

- در معانی الاخبار به يك طريق از ابی هاله تمیمی از حسن بن علی(ع) و بطریق دیگر از حضرت رضا، از آباء گرامش از علی بن الحسین از حسن بن علی(ع) (ع) و به طریق دیگری از مردی از اولاد ابی هاله از حسن بن علی(ع) روایت شده که گفت: از دایی خود هند بن ابی هاله که رسول خدا را برای مردم وصف می‌کرد تقاضا کردم که مقداری از اوصاف آن حضرت را برای من نیز بیان کند، بلکه به این وسیله علاقه‌ام به آن جناب بیشتر شود او نیز تقاضایم را پذیرفت و گفت:

رسول خدا(ص) مردی بود که در چشم هر بیننده بزرگ و موقر می‌نمود و روی نیکویش در تالو چون ماه تمام و قامت رعنائش از قامت معتدل بلندتر و از بلندبالایان کوتاهتر بود، سری بزرگ و مویی که پیچ داشت و اگر هم گاهی موهایش آشفته میشد شانه می‌زد، و اگر گیسوان می‌گذاشت از نرمه گوشش تجاوز نمی‌کرد. رنگی مهنایی و جبینی فراخ و ابروانی باریک و طولانی داشت و فاصله بین دو ابرویش فراخ بود، بین دو ابروانش رگی بود که در مواقع خشم از خود پر می‌شد و این رگ به طوری براق بود که اگر کسی دقت نمی‌کرد خیال می‌کرد دنباله بینی آن جناب است و آن حضرت کشیده بینی است، محاسن شریفش پر پشت و کوتاه و گونه‌هایش کم گوشت و غیر برجسته بود، دهانش خوشبو و فراخ و بیشتر اوقات باز و دندانهایش از هم باز و جدا و چون مروارید سفید، و موی وسط سینه تا شکم باریک بود، و گردنش در زیبایی چنان بود که تو گوئی گردن آهو است، و از روشنی و صفا تو گوئی نقره است، خلقی معتدل، بدنی فربه و عضلاتی در هم پیچیده داشت در حالی که شکمش از سینه جلوتر نبود، فاصله بین دو شانه‌اش زیاد و به اصطلاح چهار شانه بود، مفاصل استخوانهایش ضخیم و سینه‌اش گشاد و وقتی برهنه می‌شد بدنش بسیار زیبا و اندامش متناسب بود، از بالای سینه تا سره خطی از مو داشت، سینه و شکمش غیر از این خط از مو برهنه بود ولی از دو ذراع و پشت شانه و بالای سینه‌اش پر مو، و بند دستهایش کشیده و محیط کف دستش فراخ و استخوان بندی آن و استخوان بندی کف پایش درشت بود. سرپای بدنش صاف و استخوانهایش باریک و بدون برآمدگی بود، و گودی کف پا و دستش از متعارف بیشتر و دو کف قدمش محدب و بیشتر از متعارف برآمده، و هم چنین پهن بود، به طوری که آب بر آن قرار می‌گرفت، وقتی قدم برمی‌داشت تو گوئی آنرا از زمین می‌کند و بارامی گام برمی‌داشت و با وقار راه می‌پیمود، و در راه رفتن سریع بود، و راه رفتنش چنان بود که تو گوئی از کوه سرازیر می‌شود، و وقتی بجائی التفات می‌کرد با تمام بدن متوجه می‌شد، چشمهایش افتاده یعنی نگاهش بیشتر به زمین بود تا به آسمان، و آنقدر نافذ بود که کسی را یارای خیره شدن بر آن نبود، و به هر کس برمی‌خورد در سلام از او سبقت می‌جست.

راوی گفت پرسیدم منطقش را برایم وصف کن، گفت: رسول خدا(ص) دائماً با غصه‌ها قرین و دائماً در فکر بود و يك لحظه راحتی نداشت، بسیار کم حرف بود و جز در مواقع ضرورت تکلم نمی‌فرمود، و وقتی حرف می‌زد کلام را از اول تا به آخر با تمام فضای دهان ادا می‌کرد، این تعبیر کنایه است از فصاحت، و کلامش همه کوتاه و جامع و خالی از زوائد و وافی به تمام مقصود بود. خلق ناز نینش بسیار نرم بود، به این معنا که نه کسی را با کلام خود می‌آزرد و نه به کسی اهانت می‌نمود، نعمت در نظرش بزرگ جلوه می‌نمود، اگر چه هم ناچیز می‌بود، و هیچ نعمتی را مذمت نمی‌فرمود، و در خصوص طعامها مذمت نمی‌کرد و از طعم آن تعریف هم نمی‌نمود، دنیا و نامالیمات آن هرگز او را به خشم در نمی‌آورد، و وقتی که حقی پایمال می‌شد از شدت خشم کسی او را نمی‌شناخت، و از هیچ چیزی پروا نداشت تا آنکه احقاق حق می‌کرد، و اگر به چیزی اشاره می‌فرمود با تمام کف دست اشاره می‌نمود، و وقتی از مطلبی تعجب می‌کرد دست‌ها را پشت و روی می‌کرد و وقتی سخن می‌گفت انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می‌زد، و وقتی غضب می‌فرمود، روی مبارک را می‌گرداند در حالتی که چشمها را هم می‌بست، و وقتی می‌خندید خنده‌اش تبسمی شیرین بود به طوری که تنها دندانهای چون تگرگش نمایان می‌شد.

صدوق(علیه الرحمه) در کتاب مزبور می‌گوید: تا اینجا روایت ابی القاسم بن منبع از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بود، و از این پس تا آخر روایت عبد الرحمن است، در این روایت حسن بن علی(ع) می‌فرماید: تا مدتی من این اوصاف را که از دایی خود شنیده بودم از حسین(ع) کتمان می‌کردم، تا اینکه وقتی برایش نقل کردم، دیدم او بهتر از من وارد است، پرسیدم تو از که شنیدی، گفت من از پدرم امیر المؤمنین(ع) از وضع داخلی و خارجی رسول خدا(ص) و هم چنین از چگونگی مجلسش و از شکل و شمایلش سؤال کردم، آن جناب نیز چیزی را فروگذار نفرمود.

حسین(ع) برای برادر خود چنین نقل کرد که: من از پدرم از روش رفتار رسول خدا(ص) در منزل پرسیدم، فرمود: به منزل رفتنش به اختیار خود بود، و وقتی تشریف می‌برد، وقت خود را در خانه به سه جزء تقسیم می‌کرد، قسمتی را برای عبادت خدا، و قسمتی را برای به سر بردن با اهلش و قسمتی را به خود اختصاص

می‌داد، در آن قسمتی هم که مربوط به خودش بود، باز به کلی قطع رابطه نمی‌کرد، بلکه مقداری از آن را بوسیله خواص خود در کارهای عامه مردم صرف می‌فرمود، و از آن مقدار چیزی را برای خود ذخیره نمی‌کرد. از جمله سیره آن حضرت این بود که اهل فضل را با ادب خود ایثار می‌فرمود، و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین داشت احترام می‌نمود، و حوائجشان را برطرف می‌ساخت، چون حوائجشان یکسان نبود، بعضی را بیک حاجت بود و بعضی را دو حاجت و بعضی را بیشتر، رسول خدا(ص) با ایشان مشغول می‌شد و ایشان را سرگرم اصلاح نواقصشان می‌کرد، و از ایشان در باره امورشان پرسش می‌کرد، و به معارف دینی‌شان آشنا می‌ساخت، و در این باره هر خبری که می‌داد دنبالش می‌فرمود: حاضرین آنرا به غائبین برسانند، و نیز می‌فرمود: حاجت کسانی را که به من دسترسی ندارند به من ابلاغ کنید، و بدانید که هر کس حاجت اشخاص ناتوان و بی رابطه با سلطان را نزد سلطان برد، و آنرا برآورده کند، خدای تعالی قدم‌هایش را در روز قیامت ثابت و استوار می‌سازد. در مجلس آن حضرت غیر اینگونه مطالب ذکر نمی‌شد، و از کسی سخنی از غیر این سنخ مطالب نمی‌پذیرفت، مردم برای درک فیض و طلب علم شرفیاب حضورش می‌شدند و بیرون نمی‌رفتند مگر اینکه دل‌هایشان سرشار از علم و معرفت بود و خود از راهنمایان و ادله راه حق شده بودند.

سپس از پدرم امیر المؤمنین(ع) از برنامه و سیره آن جناب در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: رسول خدا(ص) زبان خود را از غیر سخنان مورد لزوم باز می‌داشت، و با مردم انس می‌گرفت، و آنان را از خود رنجیده خاطر نمی‌کرد، بزرگ هر قومی را احترام می‌کرد، و تولیت امور قوم را به او واگذار می‌نمود، همیشه از مردم برحذر بود، و خود را می‌پایید، و در عین حال بشره و خلق خود را در هم نمی‌پچید، همواره از اصحاب خود تفقد می‌کرد، و از مردم حال مردم را می‌پرسید، و هر عمل نیکی را تحسین و تقویت می‌کرد، و هر عمل زشتی را تقبیح می‌نمود، در همه امور میانه رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی‌کرد، از غفلت مسلمین و انحرافشان غافل نبود، و در باره حق، کوتاهی نمی‌کرد و از آن تجاوز نمی‌نمود، در میان اطرافیان خود کسی را برگزیده‌تر و بهتر می‌دانست که دارای فضیلت بیشتر و برای مسلمین خیرخواه‌تر بود، و در نزد او مقام و منزلت آن کسی بزرگ‌تر بود که مواسات و پشتیبانیش برای مسلمین بهتر بود.

سید الشهداء(ص) سپس فرمود: من از پدر بزرگوارم از وضع مجلس رسول الله(ص) پرسیدم، فرمود: هیچ نشست و برخاستی نمی‌کرد مگر با ذکر خدا، و در هیچ مجلسی جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی‌کرد، و از صدرنشینی نهی می‌فرمود، و در مجالس هر جا که خالی بود می‌نشست، و اصحاب را هم دستور می‌داد که چنان کنند. و در مجلس، حق همه را ادا می‌کرد، به طوری که احدی از همنشینانش احساس نمی‌کرد که از دیگران در نزد او محترم‌تر است، و هر کسی که شرفیاب حضورش می‌شد این قدر صبر می‌کرد تا خود او برخیزد و برود، و هر کس حاجتی از او طلب می‌کرد بر نمی‌گشت مگر اینکه یا حاجت خود را گرفته بود، یا با بیانی قانع، دلخوش شده بود، خلق نازنینش اینقدر نرم بود که به مردم اجازه می‌داد او را برای خود پدری مهربان ببینارند، و همه نزد او در حق مساوی بودند، مجلسش، مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود و در آن صداها بلند نمی‌شد، و نوامیس و احترامات مردم هتک نمی‌گردید، و اگر احیانا از کسی لغزشی سر می‌زد، آن جناب طوری تادیبش می‌فرمود که برای همیشه مراقب می‌شد، همنشینانش همه با هم متعادل بودند، و می‌کوشیدند که با تقوا یکدیگر را مواصالت کنند، با یکدیگر متواضع بودند، بزرگتران را احترام نموده و به کوچکتران مهربان بودند، و صاحبان حاجت را بر خود مقدم می‌شمردند، و غریب‌ها را حفاظت می‌کردند. و نیز فرمود: پرسیدم سیره آن حضرت در میان همنشینانش چطور بود؟ فرمود: دائما خوش‌رو و نرم‌خو بود، خشن و درشت خو و داد و فریاد کن و فحاش و عیب جو و همچنین مداح نبود، و به هر چیزی که رغبت و میل نداشت بی میلی خود را در قیافه خود نشان نمی‌داد و لذا اشخاص از پیشنهاد آن مایوس نبودند، امیدواران را ناامید نمی‌کرد، نفس خود را از سه چیز پرهیز میداد: ۱- مرأ و مجادله ۲- پر حرفی ۳- گفتن حرف‌های ببرد نخور. و نسبت به مردم نیز از سه چیز پرهیز می‌کرد: ۱- هرگز احدی را مذمت و سرزنش نمی‌کرد ۲- هرگز لغزش و عیب‌هایشان را جستجو نمی‌نمود ۳- هیچ وقت حرف نمی‌زد مگر در جائی که امید ثواب در آن می‌داشت.

و وقتی تکلم می‌فرمود همنشینانش سرها را به زیر می‌انداختند گوئی مرگ بر سر آنها سایه افکنده است، و وقتی ساکت می‌شد، آنها تکلم می‌کردند، و در حضور او نزاع و مشاجره نمی‌کردند، و اگر کسی تکلم می‌کرد دیگران سکوت می‌کردند تا کلامش پایان پذیرد، و تکلم‌شان در حضور آن جناب به نوبت بود، اگر همنشینانش از چیزی به خنده می‌افتادند، آن جناب نیز می‌خندید و اگر از چیزی تعجب می‌کردند او نیز تعجب می‌کرد، و اگر ناشناسی از آن حضرت چیزی می‌خواست و در درخواستش اسائه ادب و جفائی می‌کرد، آن جناب تحمل می‌نمود، به حدی که اصحابش در صدد رفع مزاحمت او برمیآمدند و آن حضرت می‌فرمود: همیشه صاحبان حاجت را معاونت و یاری کنید، و هرگز ثنای کسی را نمی‌پذیرفت مگر اینکه به وی احسانی کرده باشد، و کلام احدی را قطع نمی‌کرد مگر اینکه می‌دید که از حد مشروع تجاوز می‌کند که در این صورت یا به نهی و بازداریش از تجاوز یا به برخاستن از مجلس کلامش را قطع می‌کرد.

سید الشهداء(ع) می‌فرماید: سپس از سکوت آن حضرت پرسیدم، فرمود: سکوت رسول خدا(ص) چهار جور بود: ۱- حلم ۲- حذر ۳- تقدیر ۴- تفکر. سکوتش از حلم و صبر این بود که هیچ چیز آن حضرت را به خشم در نمی‌آورد و از جای نمی‌کند، و سکوتش از حذر در چهار مورد بود:

- 1- در جایی که می‌خواست وجهه نیکو و پسندیده کار را پیدا کند تا مردم نیز در آن کار به وی اقتدا نمایند.
- 2- در جایی که حرف زدن قبیح بود و می‌خواست بطرف یاد دهد تا او نیز از آن خودداری کند.
- 3- در جایی که می‌خواست در باره صلاح امتش مطالعه و فکر کند.
- 4- در مواردی که می‌خواست دست به کاری زند که خیر دنیا و آخرتش در آن بود.

و سکوتش از تقدیر این بود که می‌خواست همه مردم را به یک چشم دیده و به گفتار همه به یک نحو استماع فرماید، و اما سکوتش در تفکر عبارت بود از تفکر در اینکه چه چیزی باقی است و چه چیزی فانی⁽¹⁾.

مؤلف: این روایت را صاحب کتاب مکارم الاخلاق از کتاب محمد بن اسحاق بن ابراهیم طالقانی به طریقی که او به حسنین(ع) دارد نقل کرده⁽²⁾، مرحوم مجلسی هم در بحار الانوار فرموده⁽³⁾، که این روایت از اخبار مشهور است، عامه هم آنرا در بیشتر کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، سپس مؤلف اضافه می‌کند که بر طبق مفاد این روایت و یا بعضی از مضامین آن، روایات بسیاری از صحابه رسول خدا(ص) نقل شده است.

شرح و تفسیر کلمات و جملات روایت مشهوری که در باره اوصاف جسمی و احوال روحی پیامبر اکرم(ص) نقل شده است

کلمه «مربع» بمعنای کسی است که اندامی متوسط داشته باشد، نه کوتاه قد و نه بلند بالا، و کلمه «مشذب» بمعنای بلندقامتی است که در عین حال لاغر اندام باشد و گوشتی بر بدن نداشته باشد و کلمه «رجل» در جمله «رجل الشعر» بر وزن خلق، صفتی است مشتق از ماده «فعل یفعل» وقتی می‌گویند فلانی «رجل الشعر» است معنایش این است که موی سر و روی او نه بطور کامل مستقیم و افتاده است و نه بطور کامل مجعد و فرفری است بلکه بین این دو حالت است.

و کلمه «ازهر اللون» باین معنا است که آنجناب رنگ چهره مبارکش براق و صاف بود و کلمه «أزج» وقتی در مورد ابروان استعمال می‌شود بمعنای باریک و طولانی بودن آنست و اینکه در روایت آمده: «سواغ فی غیر قرن» معنایش اینست که ابروان آنجناب متصل بیکدیگر نبود و از یکدیگر فاصله داشت و کلمه «اشم» بمعنای کسی است که بینی او دارای شمم باشد، یعنی قصبه بینیش برآمدگی داشته باشد، و منظور راوی این بوده که بین دو ابرویش نوری تلألؤ می‌کرد که اگر کسی خوب دقت نمی‌کرد بنظرش می‌رسید بلندی و ارتفاعی است که بر بینی آنجناب است و «کث اللحیه» کسی را می‌گویند که محاسنش پر پشت و بلند نباشد و «سهل الخد» بکسی گویند که گونه‌ای صاف و کشیده داشته باشد و در آن گوشت زیادی نباشد و «ضلیع الفم» بکسی گویند که دهانی فراخ داشته باشد و این در مردان از محاسن شمرده می‌شود و «مفلج» از ماده «فلج» (با دو فتحه) بکسی اطلاق می‌شود که فاصله ما بین دو قدمش یا بین دو دستش و یا بین دندانهایش زیاد باشد و «اشنب» به کسی گفته می‌شود که دندانهایش سفید باشد.

و «مشربه» بمعنای موئی است که از وسط سینه تا روی شکم انسان می‌روید و کلمه «دمیه» بضم دال - بمعنای آهو است و «منکب» محل اتصال استخوان شانه و بازو است و «کرادیس» جمع «کردوس» است که بمعنای مفصل و محل اتصال دو استخوان است و در جمله «انور المتجرد» گویا کلمه «متجرد» اسم فاعل از تجرد باشد که بمعنای عریان بودن از لباس و امثال آنست و منظور از این جمله این است که آنجناب وقتی برهنه میشده خلقت و ظاهر بدن مبارکش زیبا بود و کلمه «لبه» بضم لام و تشدید باء - آن نقطه‌ای است از سینه که قلاده در آنجا قرار می‌گیرد و کلمه «سره» بمعنای ناف است و کلمه «زند» محل اتصال قلمه دست به کف دست است (انجا که نبض می‌زند) و کلمه «رحب الراحة» بمعنای کسی است که کف دستش وسیع باشد و کلمه «شنتن» (با دو فتحه) بمعنای درشتی کف دستها و ساختمان پاها است و کلمه «سبط القصب» در وصف کسی استعمال می‌شود که استخوانهای بدنش مستقیم و بدون کجی و برآمدگی باشد و جمله «خمصان الاخصمین» در وصف کسی می‌آید که کف پایش تخت نباشد و هنگام ایستادن همه آن به زمین نچسبد چون «اخصم» آن محلی است از کف پا که بزمین نمی‌چسبد و «خمصان» بمعنای لاغر بودن باطن پا است، در نتیجه «خمصان الاخصمین» این معنا را افاده می‌کند که وسط کف پای آنجناب با دو طرف آن انگشتان و طرف پاشنه تفاوت بسیار داشت و از آن دو طرف بلندتر بود و کلمه «فسحة» بمعنای وسعت است و «قلع» بمعنای راه رفتن بقوت است و «تکفوء» در راه رفتن بمعنای راه رفتن با تمایل است (مثل کسیکه از کوه پائین می‌آید) و «ذریع المشیه» بکسی گفته می‌شود که سرعت راه برود، و کلمه «صب» بمعنای سرازیری راه و یا زمین سرازیر است و «خافض الطرف» را جمله بعد که می‌گوید: «نظره الی الارض» معنا کرده، یعنی آنجناب همواره نگاهش بطرف زمین بوده و کلمه «اشداق» جمع «شذق» بکسر ه شین - است که بمعنای زاویه دهان از طرف داخل است و یا به عبارتی باطن گونه‌های است، و اینکه در روایت آمده سخن را با «اشداق» خود آغاز و با «اشداق» خود ختم می‌کرد کنایه است از فصاحت، وقتی گفته می‌شود فلانی تشدق کرد معنایش این است که شذق خود را بمنظور فصیح سخن گفتن بچاند و کلمه «دمت» از ماده «دمت» است که جمله بعد آنرا تفسیر

نموده، می‌گوید :

«لیس بالجافی و لا بالمهین» یعنی سخن گفتنش ملایم و خالی از خشونت و نرمی بیش از اندازه بود کلمه «ذواق» بمعنای هر طعام چشیدنی است و کلمه «انشاح» از ماده «نشوح» است و «انشاح» یعنی اعراض کرد و منظور از جمله «یفتقر عن مثل حب الغمام» این است که خنده‌اش بسیار شیرین و نمکین بود، لبها اندکی باز می‌شد و دندانهای چون تگرگ را نمودار می‌ساخت و منظور از جمله «فیرد ذلك بالخاصة علی العامة» معنایش این است که در آن يك سوم وقتی که در خانه بخودش اختصاص می‌داد نیز بکلی از مردم منقطع نمی‌شد بلکه بوسیله خواص با عامه مردم مرتبط می‌شد، مسائل آنانرا پاسخ می‌داد و حوائجشان را برمی‌آورد و هیچ چیز از آن يك سوم وقت را که مخصوص خودش بود از مردم دریغ نمی‌کرد .

و کلمه «برواد» جمع «رائد» است و رائد بمعنای آن کسی است که پیشاپیش کاروان می‌رود تا برای کاروانیان منزل و برای حیوانات آنان چراگاهی پیدا کند و کارهایی دیگر از این قبیل انجام دهد. منظور از جمله «لا یوطن الا ما کنت و ینهی عن ایطانها» این است که رسول خدا (ص) جای معینی از مجلس را بخود اختصاص نمی‌داد و چنین نبود که اهل مجلس آن نقطه را خاص آنحضرت بدانند و کسی در آنجا ننشیند، زیرا می‌ترسید عنوان بالانشینی و تقدم پیدا کند، و دیگرانرا نیز از چنین عملی نهی می‌کرد. و جمله «اذا انتهى الی قوم»... بمنزله تفسیر آن جمله است، و معنای جمله «لا تؤین فیه الحرم» اینست که در حضور آنجناب کسی جرات نمی‌کرد از ناموس مردم به بدی یاد کند و این فعل از ماده «ابنة» - بضم همزه - گرفته شده که بمعنای عیب است و کلمه «حرم» - بضمه حاء و فتحه راء - جمع «حرمه» است. و کلمه «نتنی» در جمله «لا نتنی فلتاته» «از» نتنیه گرفته شده که بمعنای تکرار کردن است و کلمه «فلتات» جمع «فلتة» است که بمعنای لغزش است و معنای جمله این است که اگر احیانا در مجلس آنجناب از احدی از جلساء لغزشی سر می‌زند حضرت به همه می‌فهماند که این عمل لغزش و خطا است و دیگر از کسی تکرار نشود و کلمه «بشیر» - بکسره باء و سکون شین - بمعنای بشاش بودن چهره است و کلمه «صخاب» در باره کسی استعمال می‌شود که فریادی گوش خراش داشته باشد .

و در جمله «حدیثهم عنده حدیث اولیتهم» کلمه «أولیه» جمع «ولی» است و گویا مراد از آن تابع و دنبال رو باشد، و معنای جمله این باشد که أصحاب وقتی با آن جناب سخن می‌گفتند نوبت را رعایت می‌کردند و چنین نبود که یکی در سخن دیگری داخل شود و یا مادام که سخن او تمام نشده سخن بگوید و یا مانع یکدیگر شوند، و معنای جمله «حتی أن کان أصحابه یستجلبونهم» این است که أصحاب آن جناب وقتی می‌دیدند غریبه‌ها و ناآشنایان به اخلاق آن جناب و با حرفهای خارج از نزاکت خود آنجناب را می‌آزاردن آنان را نزد خود می‌خواندند تا رسول خدا (ص) را از شر آنان نجات دهند .

و معنای جمله «و لا یقبل الثناء الا من مکافی» این است که مدح و ثناء را تنها در مقابل نعمتی که به یکی از آنان داده بود می‌پذیرفت و این عمل همان شکر است که در اسلام مدح شده پس کلمه «مکافی» یا از مکافات بمعنای جزا دادن است و یا از مکافات بمعنای مساوات است که اگر باین معنا باشد معنای جمله چنین می‌شود: رسول خدا (ص) مدح و ثناء را از کسی می‌پذیرفت که مدح را به مقداری که طرف استحقاق آنرا دارد اداء کند نه بیش از آن، و از کسی که در مدحش اغراق می‌کرده و زیاده روی می‌نموده نمی‌پذیرفت .

و معنای جمله «و لا یقطع علی احد کلامه حتی یجوز» این است که آنجناب سخن هیچ گوینده‌ای را قطع نمی‌کرد مگر آنکه از حق تجاوز می‌کرده که در آنصورت تذکر میداده که این سخن تو درست نیست و یا برمی‌خاسته و می‌رفته، و کلمه «استقزاز» بمعنای استخفاف است و منظور راوی این است که هیچ صحنه‌ای آنجناب را آنچنان بخشم در نمی‌آورد که عقلش سبک شود و از جای کنده شود .

2- و در کتاب احیاء العلوم است که: رسول خدا گفتارش از همه فصیح‌تر و شیرین‌تر بود - تا آنجا که می‌گوید - : و سخنانش همه کلمات کوتاه و جامع و خالی از زوائد و وافی به تمام مقصود بود، و چنان بود که گوئی اجزای آنان تابع یکدیگرند، وقتی سخن می‌گفت بین جملات را فاصله می‌داد تا اگر کسی بخواهد سخنانش را حفظ کند فرصت داشته باشد، جوهره صدایش بلند و از تمامی مردم خوش‌نغمه‌تر بود (4)

3- و شیخ در کتاب تهذیب به سند خود از اسحاق بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از علی (ع) نقل کرده که فرمود: از رسول خدا (ص))

شنیدم که می‌فرمود: من مبعوث شده‌ام به مکارم اخلاق و محاسن آن . (5)

4- و در کتاب مکارم الاخلاق است که ابی سعید خدری گفت: حیای رسول خدا (ص) از عروس حجله بیشتر بود، و چنان بود که اگر چیزی را دوست نمی‌داشت ما از قیافه‌اش می‌فهمیدیم (6)

5- و در کتاب کافی به سند خود از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: شنیدم که حضرت ابو

جعفر (ع) می‌فرمود: فرشته‌ای نزد رسول الله (ص) آمد و عرض کرد: خدایت مخیر فرموده که اگر خواهی

بنده‌ای متواضع و رسول باشی و اگر خواهی پادشاهی رسول باشی، جبرئیل این صحنه را می‌دید رسول

خدا (ص) از راه مشورت به جبرئیل نگریست، او با دست اشاره کرد که افتادگی را اختیار کن و لذا رسول الله

(ص) در جواب آن فرشته فرمود: بندگی و تواضع را با رسالت اختیار کردم، فرشته مزبور در حالی که کلید

خزینه‌های زمین را در دست داشت گفت: اینک چیزی هم از آنچه در نزد خدایت داری کاسته نشد (7).

6- و در نهج البلاغه می‌فرماید: پس باید که تاسی کنی به نبی اطهر و اطیب - تا آنجا که می‌فرماید - از خوردنیهای دنیا اندک و به اطراف دندان خورد، و دهان خود را از آن پر نکرد و به آن التفاتی ننمود، لاغرترین اهل دنیا بود از حیث تهی گاه و گرسنه‌ترین شان بود از جهت شکم، خزائن دنیا بر او عرضه شد، لیکن او از قبولش استنکاف نمود، وقتی فهمید که خدای تعالی چیزی را دشمن دارد او نیز دشمن می‌داشت، و هر چیزی را که خدای تعالی حقیر می‌دانست او نیز تحقیرش می‌کرد، و ما بر عکس آن جنابیم و اگر از معایب چیزی در ما نبود جز همینکه دوست می‌داریم دنیائی را که خدا دشمن داشته و بزرگ می‌شماریم دنیائی را که خدایش تحقیر کرده، همین برای شقاوت و بدبختی و نافرمانیمان بس بود، و حال آنکه رسول الله (ص) روی زمین غذا می‌خورد، و چون بندگان می‌نشست، و کفش خود را بدست خود می‌دوخت، و بر الاغ لخت سوار می‌شد، و شخصی دیگری را هم پشت سر خود بر آن حیوان سوار می‌کرد، وقتی دید پرده در خانه‌اش تصویر دارد به یکی از زنان خود فرمود: ای فلان این پرده را از نظرم پنهان کن تا آنرا نبینم، چون هر وقت چشم بدان می‌افتد به یاد دنیا و زخارف آن می‌افتم، آری به قلب و از صمیم دل از دنیا اعراض کرده بود، و یادش را در دل خود کشته و از بین برده بود، تا جایی که دوست می‌داشت زینت دنیا را حتی به چشم هم نبیند تا هوس لباس فاخر نکند، و دنیا را خانه قرار نبیند، و امیدوار اقامت در آن نشود، از این رو دنیا را به کلی از دل خود بیرون کرد، و یاد آن را از قلب کوچ داد، و از نظر دور بین خود هم پنهان نمود، آری وقتی شخصی از چیزی بدش آید نظر کردن بان را هم دوست نمی‌دارد، حتی دوست نمی‌دارد که کسی نزد او اسم آن چیز را ببرد (8).

7- و در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر از پدرش و از پدران از حسن بن علی از پدرش علی (ع) روایت کرده که در ضمن خبری طولانی فرمود: رسول خدا (ص) از خوف خدای عز و جل آنقدر می‌گریست که سجاده و مصلاش از اشک چشم او تر می‌شد، با اینکه جرم و گناهی هم نداشت (9).

8- و در کتاب مناقب است که رسول الله (ص) آنقدر می‌گریست که بیهوش می‌شد، خدمتش عرضه می‌داشتند مگر خدای تعالی در قرآن نفرموده که خداوند از گناهان گذشته و آینده تو، در گذشته پس این همه گریه برای چیست؟! می‌فرمود: درست است که خدا مرا بخشیده، لیکن من چرا بنده‌ای شکرگزار نباشم، و همچنین بود بیهوشی‌های علی بن ابی طالب وصی آن حضرت در مقام عبادتش (10).

مؤلف: گویا سائل خیال می‌کرده که بطور کلی عبادت برای ایمنی از عذاب است، و حال آنکه چنین نیست، بلکه روایاتی وارد شده که عبادت از ترس عذاب مانند عبادت بندگان از ترس موالی است، بنای پاسخ آن جناب هم بر این است که عبادت از باب شکر خدای سبحان است، و این چنین عبادت، عبادت کرام و قسم دیگری است از عبادت.

و در ماثور از ائمه اهل بیت (ع) هم وارد شده که بعضی از عبادتها از ترس عقاب است و این عبادت نظیر عبادتی است که غلامان برای آقای خود و از ترس او انجام می‌دهند، و بعضی از عبادات عبادتی است که به طمع ثواب انجام می‌شود، این عبادت نظیر عبادت تجار است که از هر کاری سود آنرا در نظر دارند، و بعضی از آنها عبادتی است که به خاطر ادای شکر نعمتهای خدای سبحان انجام می‌شود (11).

و در بعضی روایات از این قسم عبادت تعبیر شده به اینکه بخاطر محبت خدای سبحان انجام می‌شود، و در بعضی از روایات دیگر دارد که بخاطر این انجام می‌شود که خدا را اهل و سزاوار عبادت می‌بیند.

و ما در تفسیر جمله «سیجزی الله الشاکرین» (12) «در جلد چهارم ص ۷۵ این کتاب در باره معنای این روایات بطور مفصل بحث کردیم، و در آنجا گفتیم که شکر در عبادت خدا، عبارتست از اخلاص نیت برای خدا، و شاکرین همان مخلصین (به فتح لام) از بندگان خدایند، و مقصود از آیه شریفه «سبحان الله عما یصفون» الا عباد الله المخلصین (13) «و امثال آن، همین مخلصین می‌باشند.

9- و در کتاب ارشاد دیلمی است که ابراهیم خلیل (ع) وقتی به نماز می‌ایستاد جوش و خروشی نظیر هیجان و اضطراب اشخاص ترسیده، از او شنیده می‌شد، و رسول الله (ص) هم همینطور بود (14).

10- و در تفسیر ابی الفتوح از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: وقتی آیه شریفه «و اذکروا الله کثیرا» - و خدا را بسیار ذکر کنید» نازل شد رسول الله (ص) مشغول به ذکر خدا گشت تا جایی که کفار می‌گفتند این مرد جن زده شده است (15).

11- و در کتاب کافی به سند خود از زید شحام از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا (ص) در هر روز هفتاد بار توبه می‌کرد، پرسیدم آیا هفتاد بار می‌گفت «استغفر الله و اتوب الیه»؟ فرمودند: نه، بلکه می‌گفت: «اتوب الی الله» عرض کردم رسول خدا (ص) توبه می‌کرد و گناه مرتکب نمی‌شد و ما توبه می‌کنیم و باز تکرار می‌نمائیم، فرمود: «الله المستعان - باید از خدا مدد گرفت (16)»

12- و در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب «النبوة» از علی (ع) نقل می‌کند که آن جناب هر وقت رسول خدا (ص) را وصف می‌کرد می‌فرمود: کف دستش از تمامی کف‌ها سخی‌تر و سینه‌اش از همه سینه‌ها جرات‌دارتر و لهجه‌اش از همه لهجه‌ها و زبانها راستگوتر و به عهد و پیمان از همه مردم وفادارتر و خوی نازنینش از خوی همه نرم‌تر و دودمانش از همه دودمان‌ها کریم‌تر و محترم‌تر، اگر کسی ناگهانی میدیدش از

او هیبت می‌برد و اگر کسی با او از روی معرفت هم‌نشین بود دوستش می‌داشت، قبل از او و بعد از او من هرگز کسی را مثل او ندیدم⁽¹⁷⁾.

13- و در کتاب کافی به سند خود از عمر بن علی از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که فرمود: از جمله سوگندهای رسول خدا این بود که می‌فرمود: «لا و استغفر الله - نه، و از خدا آمرزش می‌خواهم⁽¹⁸⁾».

14- و در احیاء العلوم است که آن جناب وقتی خیلی خوشحال می‌شد زیاد دست به محاسن شریف خود می‌کشید.⁽¹⁹⁾

15- و نیز در همان کتاب است که: رسول خدا(ص) سخی‌ترین مردم بود، بطوری که هیچ وقت درهم و دیناری نزدش نمی‌ماند، حتی اگر وقتی چیزی نزدش زیادی می‌ماند و تا شب کسی را نمی‌یافت که آنرا به او بدهد، به خانه نمی‌رفت تا ذمه خود را از آن بری سازد و آنرا به محتاجی برساند، و از آنچه خدا روزیش می‌کرد بیش از آنوقت یکسال از خرما و جوی که در دسترس بود برای خود ذخیره نمی‌کرد و مابقی را در راه خدا صرف می‌کرد، کسی از آن جناب چیزی درخواست نمی‌کرد مگر اینکه آن حضرت حاجتش را هر چه بود برآورده می‌نمود، و همچنین می‌داد تا آنکه نوبت می‌رسید به غذای ذخیره یکساله‌اش از آنهم ایثار می‌فرمود، و بسیار اتفاق می‌افتاد که قبل از گذشتن یکسال قوت خود را انفاق کرده و اگر چیز دیگری عایدش نمی‌شد خود محتاج شده بود.

غزالی سپس اضافه می‌کند که: رسول خدا(ص) حق را انفاذ می‌کرد اگر چه ضررش عاید خودش و یا اصحابش می‌شد.

و نیز می‌گوید: رسول خدا(ص) دشمنان زیادی داشت و با اینحال در بین آنان تنها و بدون نگهداری رفت و آمد می‌کرد.

و نیز می‌گوید که هیچ امری از امور دنیا آن جناب را به هول و هراس در نمی‌آورد.

و نیز می‌گوید: رسول خدا(ص) با فقرا می‌نشست و با مساکین هم غذا می‌شد و کسانی را که دارای فضائل اخلاقی بودند احترام می‌کرد، و با اشخاص آبرومند الفت می‌گرفت، به این معنی که به آنان احسان می‌نمود، و خویشاوندان را در عین اینکه بر افضل از آنان مقدم نمی‌داشت صلّه رحم می‌کرد، به احدی از مردم جفا نمی‌نمود، و عذر هر معذری را می‌پذیرفت.

و نیز می‌گوید: رسول خدا(ص) دارای غلامان و کنیزانی بود و در خوراک و پوشاک از ایشان برتری نمی‌جست، و هیچ دقیقه‌ای از عمر شریفش را بیهوده و بدون عملی در راه خدا و یا کاری از کارهای لازم خویشتن نمی‌گذراند، و گاهی برای سرکشی به اصحاب خود به باغاتشان تشریف می‌برد، و هرگز مسکینی را برای تهی دستی و یا مرضش تحقیر نمی‌کرد و از هیچ سلطانی به خاطر سلطنتش نمی‌ترسید، آن فقیر و این سلطان را به يك نحو دعوت به توحید می‌نمود.⁽²⁰⁾

16- و نیز در کتاب مزبور می‌گوید: رسول خدا(ص) از همه مردم دیرتر به غضب درمی‌آمد و از همه زودتر آشتی می‌کرد و خشنود می‌شد و از همه مردم رؤوفتر به مردم بود و بهترین مردم و نافع‌ترین آنان بود برای مردم.⁽²¹⁾

17- و نیز در آن کتاب می‌گوید: رسول خدا(ص) چنان بود که اگر مسرور و راضی می‌شد مسرت و رضایتش برای مردم بهترین مسرت‌ها و رضایت‌ها بود، اگر موعظه می‌کرد موعظه‌اش جدی بود نه به شوخی، و اگر غضب می‌کرد - و البته جز برای خدا غضب نمی‌کرد - هیچ چیزی تاب مقاومت در برابر غضبش را نداشت، و هم چنین در تمامی امورش همینطور بود، وقتی هم که به مصیبتی و یا به ناملایمی برمی‌خورد امر را به خدا واگذار می‌کرد، و از حول و قوه خویش تبری می‌جست و از خدا راه چاره می‌خواست.⁽²²⁾

مؤلف: معانی توکل بر خدا و تفویض امر به او و تبری از حول و قوه خویشتن و راه چاره از خدا خواستن همه به هم مربوط و برگشت همه آنها به يك اصل است و آن این است که برای امور استنادی است به اراده الهی‌ای که غالب بر هر اراده دیگری است و هرگز مغلوب نمی‌شود و قدرت الهی‌ای که مافوق هر قدرت و غیر متناهی است، و این خود معنا و حقیقتی است که کتاب خدا و سنت رسول گرامیش متفقا مردم را به اعتقاد بر آن و عمل بر طبق آن دعوت کرده‌اند، قرآن کریم می‌فرماید: «و علی الله فلیتوکل المتوکلون⁽²³⁾» «و نیز می‌فرمود:

«و افوض امری الی الله⁽²⁴⁾» «و نیز می‌فرمود: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه⁽²⁵⁾» «و نیز می‌فرماید: «الا له الخلق و الامر⁽²⁶⁾» «و نیز می‌فرماید: «و ان الی ربك المنتهی⁽²⁷⁾» «و غیر این از آیات، و روایات در این باره از حد شمارش افزون است.

و متخلق به این خلق‌ها و متادب به این آداب شدن علاوه بر اینکه آدمی را در مسیر حقایق و واقعیات قرار داده و عملش را منطبق بر وجهی می‌سازد که بر حسب واقع باید آنطور واقع شود و علاوه بر اینکه آدمی را مستقر در دین فطرت کرده، و این معنا را ارتکازی آدمی می‌کند که حقیقت هر چیزی و نشانه حقیقت بودن آن برگشت حقیقی آن است به خدای سبحان، کما اینکه خود فرمود: «الا الی الله تصیر الامور⁽²⁸⁾» «علاوه بر این، فائده مهم دیگری دارد، و آن این است که اتکا و اعتماد انسان بر پروردگارش - در حالتی انسان را آشنای به

پروردگاری می‌کند که دارای قدرت غیر متناهی و اراده‌ای قاهر غیر مغلوب است - اراده‌اش را چنان کشش داده و عزمش را چنان راسخ می‌کند که مواعی که پیش می‌آید، در او رخنه نکرده و رنج و تعبیه که در راه رسیدن به هدف می‌بیند خللی در او وارد نمی‌سازد و هیچ تسویلی نفسانی و وسوسه شیطانی که بصورت خطورهای وهمی در ضمیر انسان خودنمایی می‌کند آنرا از بین نمی‌برد .

روایاتی چند در باره پاره‌ای از سنن و آداب آن حضرت در معاشرت
18- و در کتاب ارشاد دیلمی است که: رسول خدا(ص)لباس خود را خودش وصله می‌زد، و کفش خود را خود می‌دوخت، و گوسفند خود را می‌دوشید، و با بردگان هم غذا می‌شد، و بر زمین می‌نشست و بر دراز گوش سوار می‌شد و دیگری را هم پشت سر خود بر آن سوار می‌کرد، و حیا مانعش نمی‌شد از اینکه مایحتاج خود را خودش از بازار تهیه کرده به سوی اهل خانه‌اش ببرد، به توانگران و فقرا دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا طرف دست خود را بکشد، بهر کس می‌رسید چه توانگر و چه درویش و چه کوچک و چه بزرگ سلام میداد، و اگر چیزی تعارفش می‌کردند آنرا تحقیر نمی‌کرد اگر چه يك خرماي پوسیده بود، رسول خدا(ص)بسیار خفیف المؤمنه و کریم الطبع و خوش معاشرت و خوش رو بود، و بدون اینکه، بخندد همیشه تبسمی بر لب داشت، و بدون اینکه چهره‌اش در هم کشیده باشد همیشه اندوهگین به نظر می‌رسید، و بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد همواره متواضع بود، و بدون اینکه اسراف بورزد سخی بود، بسیار دل نازک و مهربان به همه مسلمانان بود، هرگز از روی سیری آروغ نزد، و هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نکرد (29)

19- و در کتاب مکارم الاخلاق روایت شده که: رسول الله(ص) عادتش این بود که خود را در آینه ببیند و سر و روی خود را شانه زند و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد و گذشته از اهل خانه خود را برای اصحابش نیز آرایش می‌داد و می‌فرمود :
خداوند دوست دارد که بنده‌اش وقتی برای دیدن برادران از خانه بیرون می‌رود خود را آماده ساخته آرایش دهد . (30)

20- و در کتاب‌های علل و عیون و مجالس به اسنادش از حضرت رضا از پدران بزرگوارش(ع)نقل کرده که رسول الله(ص)فرمود: من از پنج چیز دست برنمی‌دارم تا بمیرم: ۱- روی زمین و با بردگان غذا خوردن ۲- سوار الاغ برهنه شدن ۳- بز بدست خود دوشیدن ۴- لباس پشمینه پوشیدن ۵- و به کودکان سلام کردن، برای این دست برنمی‌دارم که امتم نیز بر آن عادت کنند و این خود سنتی شود برای بعد از خودم . (31)

21- و در کتاب فقیه از علی(ع)روایت شده که به مردی از بنی سعد فرمود :
آیا تو را از خود و از فاطمه حدیث نکنم - تا آنجا که فرمود - پس صبح شد و رسول الله (ص)بر ما وارد شد در حالی که من و فاطمه هنوز در بستر خود بودیم، فرمود: سلام علیکم، ما از جهت اینکه در چنین حالی بودیم شرم کرده، جواب سلامش نگفتیم، بار دیگر فرمود: السلام علیکم باز ما جواب ندادیم، بار سوم فرمود: السلام علیکم اینجا بود که ترسیدیم اگر جواب نگوئیم آن جناب مراجعت کنند چه عادت آن حضرت چنین بود که سه نوبت سلام می‌کرد اگر جواب می‌شنید و اذن می‌گرفت داخل می‌شد و گرنه برمی‌گشت، از این جهت ناچار گفتیم: و علیک السلام یا رسول الله، در آی، آن حضرت بعد از شنیدن این جواب داخل شد . (32) ...

22- و در کتاب کافی بسند خود از ربیع بن عبد الله از ابی عبد الله ع نقل کرده که فرمود : رسول خدا(ص)به زنان هم سلام می‌کرد و آنها سلامش را جواب می‌دادند، و هم چنین امیر المؤمنین(ع)، الا اینکه آن جناب سلام دادن به زنان جوان را کراهت داشت و می‌فرمود: می‌ترسم از آهنگ صدای آنها خوشم آید آنوقت ضرر این کار از اجری که در نظر دارم بیشتر شود . (33)

مؤلف: صدوق(علیه الرحمه)هم این روایت را بدون ذکر سند نقل کرده (34) و همچنین سبط طبرسی در کتاب المشکوة آنرا از کتاب محاسن نقل کرده است . (35)

23- و نیز در کافی به سند خود از حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی نقل کرده که ایشان بدون ذکر سند از رسول خدا(ص)نقل کرده و گفته که آن حضرت سه جور می‌نشست: یکی«قرصاء» - و آن عبارت از این بود که ساقهای پا را بلند می‌کرد و دو دست خود را از جلو بر آنها حلقه می‌زد و با دست راست بازوی چپ و با دست چپ بازوی راست را می‌گرفت، دوم اینکه دو زانوی خود و نوک انگشتان پا را به زمین می‌گذاشت، سوم اینکه يك پا را زیر ران خود گذاشته و پای دیگر را روی آن پهن میکرد و هرگز دیده نشد که چهار زانو بنشیند (36)

24- و در کتاب مکارم الاخلاق از کتاب نبوت از علی(ع)نقل کرده که فرمود: هیچ دیده نشد که رسول خدا(ص)با کسی مصافحه کند و او جلوتر از طرف دست خود را بکشد، بلکه آنقدر دست خود را در دست او نگه میداشت تا او دست آن جناب را رها سازد، و هیچ دیده نشد که کسی با پر حرفی خود مزاحم آن حضرت شود و او از روی انزجار سکوت کند، بلکه آنقدر حوصله به خرج می‌داد تا طرف ساکت شود و هیچ دیده نشد که در پیش روی کسی که در خدمتش نشسته پای خود را دراز کند، و هیچ وقت مخبر بین دو چیز نشد مگر اینکه دشوارتر آن دو را اختیار می‌فرمود، و هیچ وقت در ظلمی که به او میشد به مقام انتقام در نیامد، مگر

اینکه محارم خدا هتک شود که در این صورت خشم می‌کند و خشمش هم برای خدای تعالی بود، و هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نفرمود تا از دنیا رحلت کرد، و هیچ وقت چیزی از او درخواست نشد که در جواب بگوید: «نه»، و حاجت هیچ حاجتمندی را رد نکرد بلکه عملاً یا به زبان به قدری که برایش میسور بود آنرا برآورده میساخت، نمازش در عین تمامیت از همه نمازها سبکتر و خطبه‌اش از همه خطبه‌ها کوتاهتر و از هذیان دور بود، و مردم، آن جناب را به بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید می‌شناختند، و وقتی با دیگران بر سر یک سفره می‌نشست اولین کسی بود که شروع به غذا خوردن می‌کرد، و آخرین کسی بود که از غذا دست می‌کشید، و همیشه از غذای جلو خود میل می‌فرمود، تنها در رطب و خرما بود که آن جناب دست دراز میکرد و بهترش را برمی‌چید، و وقتی چیزی می‌آشامید آشامیدنش با سه نفس بود، و آنرا می‌مکید و مثل پاره‌ای از مردم نمی‌بلعید، و دست راستش اختصاص داشت برای خوردن و آشامیدن، و جز با دست راست چیزی نمی‌داد و چیزی نمی‌گرفت، و دست چپش برای کارهای دیگرش بود، رسول خدا با دست راست کار کردن را در جمیع کارهای خود دوست می‌داشت حتی در لباس پوشیدن و کفش به پا کردن و موی شانه زدن.

و وقتی دعا می‌فرمود سه بار تکرار می‌کرد، و وقتی تکلم می‌فرمود در کلام خود تکرار نداشت و اگر اذن دخول می‌گرفت سه بار تکرار می‌نمود، کلامش همه روشن بود به طوری که هر شنونده‌ای آنرا می‌فهمید، و وقتی تکلم می‌کرد چیزی شبیه نور از بین ثنایایش بیرون می‌جست، و اگر آن جناب را می‌دید می‌گفتی افلح (37) است و حال آنکه چنین نبود، نگاهش همه بگوشه چشم بود، و هیچ وقت با کسی مطالبی را که خوش آیند آنکس نبود در میان نمی‌گذاشت، وقتی راه می‌رفت گویی از کوه سرازیر می‌شد و بارها می‌فرمود بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شما است، هیچ وقت طعم چیزی را مذمت نمی‌کرد، و آنرا نمی‌ستود، اهل علم و اصحاب حدیث در حضورش نزاع نمی‌کردند، و هر دانشمندی که موفق بدارك حضورش شد این معنا را گفت که من به چشم خود احدی را نه قبل از او و نه بعد از او نظیر او ندیدم. (38)

25- و در کتاب کافی به سند خود از جمیل بن دراج از ابی عبد الله (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) نگاه‌های زیر چشمی خود را در بین اصحابش به طور مساوی تقسیم کرده بود به این معنا که بتمام آنان بیک جور نظر می‌انداخت و همه را به یک چشم می‌دید، و نیز فرمود: هیچ اتفاق نیفتاد که آن جناب پای خود را در مقابل اصحابش دراز کند، و اگر مردی با او مصافحه می‌کرد دست خود را از دست او بیرون نمی‌کشید و صبر می‌کرد تا طرف دست او را رها سازد، از همین جهت وقتی مردم این معنا را فهمیدند هر کس با آن جناب مصافحه می‌کرد دست خود را مرتباً بطرف خود می‌کشید تا آنکه از دست آن حضرت جدا می‌کرد (39).

26- و در کتاب مکارم الاخلاق می‌گوید، رسول خدا (ص) هر وقت حرف می‌زد در حرف زدنش تبسم می‌کرد. (40)

27- و نیز از یونس شیبانی نقل می‌کنند که گفت امام ابی عبد الله (ع) به من فرمود: چطور است شوخی کردن با یکدیگر؟ عرض کردم خیلی کم است، فرمود چرا با هم شوخی نمی‌کنید؟ شوخی از خوش اخلاقی است و تو با شوخی می‌توانی در برادر مسلمانان مسرتی ایجاد کنی، رسول خدا (ص) همواره با اشخاص شوخی می‌کرد، و می‌خواست تا بدین وسیله آنان را مسرور سازد (41).

28- و نیز در آن کتاب از ابی القاسم کوفی در کتاب اخلاق خود از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه از شوخی بهره‌ای دارد، رسول الله (ص) هم با اشخاص شوخی می‌کرد، ولی در شوخیهایش جز حق نمی‌گفت (42).

29- و در کافی به سند خود از معمر بن خلاد نقل کرده که گفت از حضرت ابی الحسن سؤال کرد که قربانت شوم، انسان با مردم آمیزش و رفت و آمد دارد، مردم مزاح می‌کنند می‌خندند، تکلیف چیست؟ فرمود، عیبی ندارد اگر نباشد، و من گمان می‌کنم مقصود آن جناب از جمله «اگر نباشد» این بود که اگر فحش نباشد، آنگاه فرمود: مردی اعرابی بدین رسول الله می‌آمد و برایش هدیه می‌آورد و همانجا به عنوان شوخی می‌گفت پول هدیه ما را مرحمت کن رسول خدا هم می‌خندید و وقتی اندوهناک می‌شد می‌فرمود: اعرابی چه شد کاش می‌آمد. (43)

30- و در کافی به سند خود از طلحة بن زید از امام ابی عبد الله (ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (ص) بیشتر اوقات رو به قبله می‌نشست (44).

31- و در کتاب مکارم می‌گوید: رسول خدا (ص) رشمش این بود که وقتی مردم بچه‌های نو رسیده خود را به عنوان تبرک خدمت آنجناب می‌آوردند، آن حضرت برای احترام خانواده آن کودک، وی را در دامن خود می‌گذاشت و چه بسا بچه در دامن آن حضرت بول می‌کرد و کسانی که می‌دیدند ناراحت شده و سر و صدا راه می‌انداختند، آن حضرت نهییشان می‌کرد و می‌فرمود: هیچ وقت بول بچه را قطع نکنید و بگذارید تا آخر بول خود را بکند، خلاصه صبر می‌کرد تا بچه تا به آخر بول کند آنگاه در حق آن دعا می‌فرمود و یا برایش اسم می‌گذاشت و با این عمل خاندان کودک را بی نهایت مسرور می‌ساخت، و طوری رفتار می‌کرد که خانواده

- كودك احساس نمی‌کردند که آن جناب از بول بچه‌شان منادی شد تا در پی کار خود می‌شدند، آنوقت برمی‌خاست و لباس خود را می‌شست⁽⁴⁵⁾.
- 32- و نیز در همان کتاب روایت شده که رسول خدا(ص) را رسم چنین بود که اگر سوار بود هیچ وقت نمی‌گذاشت کسی پیاده همراهش کند یا او را سوار در ردیف خود می‌کرد و یا می‌فرمود تو جلوتر برو و در هر جا که می‌گویی منتظرم باش تا بیایم⁽⁴⁶⁾.
- 33- و نیز از کتاب اخلاق ابی القاسم کوفی نقل می‌کند که نوشته است: در آثار و اخبار چنین آمده که رسول خدا(ص) برای خود از احدی انتقام نگرفت، بلکه هر کسی که آزارش می‌کرد عفو می‌فرمود⁽⁴⁷⁾.
- 34- و نیز در مکارم الاخلاق می‌نویسد که رسم رسول خدا(ص) این بود که اگر کسی از مسلمین را سه روز نمی‌دید جویای حالش می‌شد، اگر می‌گفتند سفر کرده حضرت دعای خیر برای او می‌فرمود، و اگر می‌گفتند منزل است به زیارتش می‌رفت و اگر می‌گفتند مریض است عیادتش می‌فرمود⁽⁴⁸⁾.
- 35- و نیز از انس نقل می‌کند که گفت: من «9» سال خدمتگذاری رسول خدا را کردم و هیچ بیاد ندارم که در عرض این مدت بمن فرموده باشد چرا فلان کار را نکردی، و نیز بیاد ندارم که در یکی از کارهایم خرده‌گیری کرده باشد⁽⁴⁹⁾.
- 36- و در کتاب احیاء العلوم می‌گوید انس گفته: به آن خدائی که رسول الله (ص) را به حق مبعوث کرد، هیچگاه نشد که مرا در کاری که کردم و او را خوش نیامد عتاب کرده باشد که چرا چنین کردی، نه تنها آن جناب مرا مورد عتاب قرار نداد بلکه اگر هم زوجات او مرا ملامت می‌کردند می‌فرمود متعرضش نشوید مقدر چنین بوده⁽⁵⁰⁾.
- 37- و نیز در آن کتاب از انس نقل کرده که گفت: هیچک از اصحاب و یا دیگران آن حضرت را نخواند مگر اینکه در جواب می‌فرمود: «لبيك»⁽⁵¹⁾.
- 38- و نیز از او نقل کرده که گفت اصحاب خود را همیشه برای احترام و به دست آوردن دل‌هایشان به کنیه‌هایشان می‌خواند، و اگر هم کسی کنیه نداشت خودش برای او کنیه می‌گذاشت مردم هم او را به کنیه‌ای که آن جناب برایش گذاشته بود صدا می‌زدند و هم چنین زنان او لاد دار و بی اولاد و حتی بچه‌ها را کنیه می‌گذاشت و بدین وسیله دل‌هایشان را به دست می‌آورد⁽⁵²⁾.
- 39- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا(ص) را رسم این بود که هر که بر او وارد می‌شد تشك خود را زیرش می‌گسترانید و اگر شخص وارد می‌خواست قبول نکند اصرار می‌کرد تا بپذیرد⁽⁵³⁾.
- 40- و در کافی به اسناد خود از عجلان نقل کرده که گفت: من در حضور حضرت صادق(ع) بودم که سائلی به در خانه‌اش آمد، آن حضرت برخاست و از ظرفی که در آن خرما بود هر دو دست خود را پر کرده و به فقیر داد، چیزی نگذشت سائل دیگری آمد، و آن جناب برخاست و مثنی خرما به او داد، سپس سائل سومی آمد حضرت برخاست و مثنی خرما نیز به او داد، باز هم چیزی نگذشت سائل چهارمی آمد، این بار حضرت برخاست و به مرد سائل فرمود: خدا ما و شما را روزی دهد؟ آنگاه به من فرمود: رسول خدا(ص) چنین بود که احدی از او از مال دنیا چیزی درخواست نمی‌کرد مگر اینکه آن حضرت میدادش، تا اینکه روزی زنی پسری را که داشت نزد آن حضرت فرستاد و گفت از رسول خدا چیزی بخواه اگر در جوابت فرمود چیزی در دست ما نیست بگو پس پیراهنت را به من ده، امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) پیراهن خود را در آورد و جلوی پسر انداخت (در نسخه دیگری دارد پیراهن خود را کند و به او داد) خدای تعالی با آیه: «لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فقعد ملوما محسورا - دست خود را بسته بگردن خود مکن، و آنرا بکلی هم باز مکن تا این چنین ملامت شده و تهی دست شوی»، آنجناب را تادیب کرده به میانه روی در انفاق⁽⁵⁴⁾.
- 41- و نیز در آن کتاب به سند خود از جابر از ابی جعفر(ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(ص) هدیه را قبول می‌کرد و لیکن صدقه نمی‌خورد⁽⁵⁵⁾.
- 42- و نیز در آن کتاب از موسی بن عمران بن بزیع نقل کرده که گفت: به حضرت رضا(ع) عرض کردم فدایت شوم مردم چنین روایت می‌کنند که رسول خدا (ص) وقتی بدنبال کاری می‌رفت از راهی که رفته بود برنمی‌گشت، بلکه از راه دیگری مراجعت می‌فرمود، آیا این روایت صحیح است و رسول خدا(ص) چنین میکرد؟ آن حضرت در جواب فرمود: آری من هم خیلی از اوقات چنین می‌کنم تو نیز چنین کن، آنگاه به من فرمود: بدان که این عمل برای رسیدن به رزق نزدیکتر است⁽⁵⁶⁾.
- 43- و در کتاب اقبال به سند خود از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) همیشه بعد از طلوع آفتاب از خانه بیرون می‌آمد⁽⁵⁷⁾.
- 44- و در کافی به سند خود از عبد الله بن مغیره از کسی که برای او نقل نموده نقل کرده که گفت: رسول خدا(ص) وقتی وارد منزلی میشد در نزدیکترین جا، نسبت به محل ورود می‌نشست⁽⁵⁸⁾.
- مؤلف: این روایت را سبط طبرسی هم در کتاب المشکوة خود از کتاب محاسن و کتبی دیگر نقل کرده است.⁽⁵⁹⁾

- از جمله سنن و آداب آنحضرت در امر نظافت و نزاهت
- 45- و از جمله سنن و آداب آن حضرت در امر نظافت و نزاهت یکی این است که آن حضرت بنا به نقل صاحب کتاب مکارم الاخلاق وقتی می‌خواست موی سر و محاسن شریف خود را بشوید با سدر می‌شست⁽⁶⁰⁾.
- 46- و در جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد از ابی گرامش از علی(ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) همیشه موی خود را شانه میزد و اغلب با آب شانه می‌کرد و می‌فرمود: آب برای خوشبو کردن مؤمن کافی است⁽⁶¹⁾.
- 47- و در کتاب من لا یحضره الفقیه می‌گوید: رسول خدا(ص) فرمود: مجوس ریش خود را تراشیده و سبیل خود را کلفت می‌کنند و ما سبیل خود را کوتاه کرده و ریش خود را و می‌گذاریم⁽⁶²⁾.
- 48- و در کافی به سند خود از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: یکی از سنت‌ها گرفتن ناخنها است.
- 49- و در فقیه می‌گوید: روایت شده که یکی از سنت‌ها، دفن کردن مو و ناخن و خون است⁽⁶³⁾.
- 50- و نیز به سند خود از محمد بن مسلم نقل می‌کند که از حضرت ابی جعفر از خضاب پرسید، آن جناب فرمود: رسول خدا(ص) همواره خضاب میکرد و هم اکنون موی خضاب شده آنجناب در خانه ما هست⁽⁶⁴⁾.
- 51- و در کتاب مکارم است که رسول خدا(ص) همواره روغن بخود می‌مالید و هر کس که بدن شریفش را روغن مالی میکرد تا حدود زیر جامه را می‌مالید و مابقی را خود آن جناب به دست خود انجام میداد⁽⁶⁵⁾.
- 52- و در فقیه می‌گوید: علی(ع) فرموده: از آله موی زیر بغل بوی بد را از انسان زایل می‌سازد، علاوه بر اینکه هم پاکیزگی است و هم از سنت‌هایی است که رسول خدا(ص) به آن امر فرموده⁽⁶⁶⁾.
- 53- و در کتاب مکارم الاخلاق می‌گوید: برای رسول خدا(ص) سرمه‌دانی بود که هر شب با آن سرمه بچشم می‌کشید، و سرمه‌اش سرمه سنگ بود⁽⁶⁷⁾.
- 54- و در کافی به سند خود از ابی اسامه از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: از سنن مرسلین یکی مسواک کردن دندانها است⁽⁶⁸⁾.
- 55- و در فقیه به سند خود از علی(ع) نقل کرده که در حدیث «اربعمائه - چهار صد کلمه» خود فرمود: و مسواک کردن باعث رضای خدا و از سنت پیغمبر (ص) و مایه خوشبونی و پاکیزگی دهان است⁽⁶⁹⁾.
- مؤلف: اخبار در باره عادت داشتن رسول خدا(ص) به مسواک و سنت قرار دادن آن از طریق شیعه و سنی بسیار زیاد است.
- 56- و در فقیه می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود: چهار چیز از اخلاق انبیاء است: ۱ - عطر زدن ۲ - با تیغ از آله مو کردن ۳ - نوره کشیدن ۴ - زیاد با زنان همخوابگی کردن⁽⁷⁰⁾.
- 57- و کافی به سند خود از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: برای رسول خدا(ص) مشکدانی بود که بعد از هر وضوئی آن را با دست تر می‌گرفت و در نتیجه هر وقت که از خانه به بیرون تشریف می‌آورد از بوی خوشش شناخته می‌شد که رسول الله(ص) است⁽⁷¹⁾.
- 58- و در کتاب مکارم می‌گوید: هیچ عطری عرضه به آن جناب نمی‌شد مگر آنکه خود را با آن خوشبو می‌کرد و می‌فرمود: بوی خوشی دارد و حملش آسان است، و اگر هم خود را با آن خوشبو نمی‌کرد سر انگشت خود را به آن گذاشته و از آن می‌چشید⁽⁷²⁾.
- 59- و نیز در آن کتاب می‌نویسد: رسول خدا(ص) با عود قماری خود را بخور میداد⁽⁷³⁾.
- 60- و در کتاب ذخیره المعاد است که: مشک را بهترین و محبوبترین عطرها می‌دانست⁽⁷⁴⁾.
- 61- و در کافی به سند خود از اسحاق طویل عطار از ابی عبد الله(ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(ص) بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می‌کرد برای عطر پول می‌داد⁽⁷⁵⁾.
- 62- و نیز در کافی به سند خود از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: امیر المؤمنین(ع) فرموده: عطر به شارب زدن از اخلاق انبیاء و احترام به کرام الکاتبین است⁽⁷⁶⁾.
- 63- و نیز به سند خود از سکن خزاز نقل کرده که گفت: شنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود: بر هر بالغی لازم است که در هر جمعه شارب و ناخن خود را چیده و مقداری عطر استعمال کند، رسول خدا(ص) وقتی جمعه می‌شد و عطر همراه خود نداشت ناچار می‌فرمود تا چارقد بعضی از زوجاتش را می‌آوردند، آن جناب آن را با آب تر می‌کرد و بروی خود می‌کشید تا باین وسیله از بوی خوش آن چارقد، خود را معطر سازد⁽⁷⁷⁾.
- 64- و در فقیه به سند خود از اسحاق بن عمار از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: اگر در روز عید فطر برای رسول خدا(ص) عطر می‌آوردند اول به زنان خود می‌داد⁽⁷⁸⁾.
- 65- و در کتاب مکارم است که رسول خدا(ص) به انواع روغن‌ها خود را روغن مالی می‌فرمود، و نیز فرمود: آن جناب بیشتر با روغن بنفشه روغن مالی می‌فرمود، و می‌گفت، این روغن بهترین روغن است⁽⁷⁹⁾.
- آداب آن جناب در سفر
- 66- و از جمله آداب آن حضرت در سفر - به طوری که در فقیه به سند خود از عبد الله سنان از ابی جعفر(ع) نقل کرده - این بود که: آن جناب بیشتر در روز پنج شنبه مسافرت می‌کرد⁽⁸⁰⁾.

مؤلف: و در این معنا احادیث بسیاری است .

67- و در کتاب امان الاخطار و کتاب مصباح الزائر آمده است که صاحب کتاب عوارف المعارف گفته: رسول خدا هر وقت مسافرت میرفت پنج چیز با خود برمی داشت: ۱ - آئینه ۲ - سرمه‌دان ۳ - شانه ۴ - مسواک ۵ - و در روایت دیگری دارد که مقرض را هم همراه خود می برد (81) . مؤلف: این روایت را در کتاب مکارم و جعفریات نیز نقل کرده .

68- و در کتاب مکارم از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا (ص) وقتی راه می رفت طوری با نشاط می رفت که بنظر می رسید خسته و کسل نیست (82) .

69- و در فقیه به سند خود از معاویه بن عمار از ابی عبد الله ع نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) در سفر هر وقت از بلندیها سر ازیر می شد می گفت: « لا اله الا الله » و هر وقت بر بلندیها بالا می رفت می گفت: « الله اکبر (83) » .

70- و در کتاب لب اللباب تألیف قطب روایت شده که رسول خدا (ص) از هیچ منزلی کوچ نمی کرد مگر اینکه در آن منزل دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: اینکار را برای این می کنم که این منازل به نمازی که در آنها خوانده ام شهادت دهند (84) .

71- و در کتاب فقیه می گوید: رسول خدا (ص) وقتی با مؤمنین خدا حافظی می فرمود می گفت: خداوند تقوا را زاد و توشه شما قرار دهد، و به هر خیری مواجعتان سازد و هر حاجتی را از شما بر آورده کند و دین و دنیای شما را سالم و ایمن سازد و شما را به سلامت و با غنیمت فراوان برگرداند (85) .

مؤلف: روایات در باره دعای آن جناب در مواقع خدا حافظی اشخاص مختلف است، لیکن با همه اختلافی که دارد نسبت به دعای به سلامت و غنیمت همه متفقند .

72- و در کتاب جعفریات به سند خود از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) به اشخاصی که از مکه می آمدند می فرمود: خداوند عبادتت را قبول و گناهانت را بیامزد و در قبال مخرجی که کردی بتو نفقه (روزی) دهد (86) . روایاتی در باره آداب حضرتش در پوشاک و متعلقات آن

73- و از جمله آداب آن حضرت در پوشیدنیها و متعلقات آن یکی همان است که غزالی در کتاب احیاء العلوم نقل کرده که: رسول خدا (ص) هر قسم لباسی که برایش فراهم میشد می پوشید، چه لنگ، چه عبا، چه پیراهن، چه جبه و امثال آن، و از لباس سبز رنگ خوشش می آمد، و بیشتر لباس سفید می پوشید و می فرمود: زنده های خود را سفید بپوشانید و مرده های خود را هم در آن کفن کنید، و بیشتر اوقات قبائی را که در جوف آن لایه داشت می پوشید، چه در جنگ و چه در غیر آن، و برای آن حضرت قبائی بود از سندس که وقتی آنرا می پوشید از شدت سفیدی به زیباییش افزوده می شد، و تمامی لباسهایش تا پشت پایش بلند بود، و ازار را روی همه لباسها می پوشید و آن تا نصف ساق پایش بود. همواره پیراهنش را با شال می بست و چه بسا در نماز و غیر نماز کمر بند آنرا باز می کرد، و آن حضرت عبائی داشت که با زعفران رنگ شده بود، و بسیار اتفاق می افتاد که تنها همان را بدوش گرفته و با مردم به نماز می ایستاد، کما اینکه بسیار می شد که تنها يك كساء می پوشید بدون چیزی دیگر، و برای آن حضرت کسایی بود که بار لائیش پشم بود و آنرا می پوشید و می فرمود: من هم بنده ای هستم و لباس بنده ها را می پوشم، علاوه بر این، دو جامه دیگر هم داشت که مخصوص روز جمعه و نماز جمعه اش بود، و بسیار اتفاق می افتاد که تنها يك سرتاسری می پوشید بدون جامه دیگر و دو طرف آنرا در بین دو شانه خود گره میزد، و غالباً با آن سرتاسری بر جنازه ها نماز می خواند و مردم به آن جناب اقتدا می کردند، و چه بسا در خانه هم تنها با يك ازار نماز می خواند و آنرا به خود می پیچید و گوشه چپ آنرا به شانه راست و گوشه راستش را به شانه چپ می انداخت و چه بسا که با همین ازار در آن روز مجامعت کرده بود، و نیز چه بسا نماز شب را با ازار اقامه می کرد و آن طرفش را که طره داشت بدوش می افکنده و بقیه اش را هم بروی بعضی از زنان خود می انداخت و با این حالت نماز می گذاشت، و نیز آن حضرت کساء سیاه رنگی داشت که آنرا به کسی بخشید، ام سلمه پرسید: پدر و مادرم فدایت باد کساء سیاه شما چه شد؟ فرمود: به دیگری پوشاندمش، ام سلمه عرض کرد هرگز زیباتر از سفیدی تو در سیاهی آن کسا ندیدم .

انس می گوید: خیلی از اوقات آن حضرت را می دیدم که نماز ظهر را با ما، در يك شمله (قطیفه کوچک) می خواند در حالتی که دو طرفش را گره زده بود، رسول خدا (ص) همیشه انگشتر بدست می کرد، و بسیار می شد که از خانه بیرون می آمد در حالی که نخعی به انگشتری خود بسته بود تا به آن وسیله به یاد کاری که می خواست انجام دهد بیفتد، و با همان انگشتر نامه ها را مهر می کرد و می فرمود مهر کردن نامه ها بهتر است از تهمت، خیلی از اوقات شب کلاه، در زیر عمامه و یا بدون عمامه به سر می گذاشت و خیلی از اوقات آنرا از سر خود برمی داشت و بعنوان ستره (87) پیش روی می گذاشت و به طرف آن نماز می کرد، و چه بسا که عمامه به سر نداشت تنها شالی به سر و پیشانی خود می پیچید، رسول خدا (ص) عمامه ای داشت که آنرا «سحاب» می گفتند، و آنرا به علی (ع))

بخشید، و گاهی که علی(ع) آنرا به سر می‌گذاشت و می‌آمد رسول خدا (ص) می‌فرمود علی دارد با «سحاب» می‌آید .

همیشه لباس را از طرف راست می‌پوشید و می‌گفت: «الحمد لله الذی کسانى ما اوارى به عورتى و اتجمل به فى الناس - حمد خدائی را که مرا به چیزی که عورتم را به آن پنهان کنم و خود را در بین مردم به آن زینت دهم پوشانید» و وقتی لباسی از تن خود بیرون می‌کرد از طرف چپ آنرا از تن خارج می‌نمود، و هر وقت لباسی نو می‌پوشید، لباس کهنه‌اش را به فقیری می‌داد و می‌گفت: هیچ مسلمانی نیست که با لباس کهنه خود مسلمانی را بپوشاند و جز برای خدا نپوشاند مگر اینکه آنچه را که از او پوشانیده از خودش در ضمانت خدا و حرز و خیر او خواهد درآمد، هم در دنیا و هم در آخرت .

و آن حضرت زیراندازی از پوست داشت که بار آن از لیف خرما بود، و در حدود دو ذراع طول و يك ذراع و يك وجب عرض داشت، و عبائی داشت که آنرا هر جا که می‌خواست بنشیند دو تا کرده و زیرش می‌گسترانیدند، و غالباً روی حصیر می‌خوابید .

و از عادت آن جناب یکی این بود که برای حیوانات و همچنین اسلحه و اثاث خود اسم - می‌گذاشت، اسم پرچمش «عقاب» (و اسم شمشیری که با آن در جنگ‌ها شرکت می‌فرمود) «ذو الفقار» (بود، شمشیر دیگرش «مخزم» و دیگری «رسوب» و یکی دیگر «قضیب» بود، و قبضه شمشیرش به نقره آراسته بود، و کمربندی که غالباً می‌بست از چرم و سه حلقه نقره بان آویزان بود، اسم کمان او «کتوم» و اسم جعبه تیرش «کافور» (و اسم ناقه‌اش) «عضباء» (و اسم استرش) «دلدل» (و اسم دراز گوشش) «یعفور» (و اسم گوسفندی که از شیرش می‌آشامید) «عینه» (بود، آفتابه‌ای از سفال داشت که با آن وضو می‌گرفت و از آن می‌آشامید و مردم چون می‌دانستند که آفتابه آن جناب مخصوص وضو و آشامیدنش است از این رو کودکان را به عنوان تیمن و تبرک می‌فرستادند تا از آن آفتابه بیاشامند و از آب آن به صورت و بدن خود بمالند، بچه‌ها هم بدون پروا از آن جناب چنین می‌کردند (88) .

74- و در جعفریات از جعفر بن محمد از آبای گرامش از علی(ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(ص) از شب کلاه‌هایی بسر می‌گذاشت که با دوخت خط خط شده بود تا آنجا که فرمود: برای آنحضرت زرهی بود که به آن می‌گفتند ذات الفضول و سه حلقه از نقره داشت یکی از جلو و دو تا از عقب، الی آخر (89) .

75- و در کتاب عوالی است که روایت شده: رسول خدا(ص) عمامه سیاهی داشت که گاهی به سر می‌گذاشت و با آن نماز می‌خواند (90) .

مؤلف: روایت شده که بلندی عمامه آن جناب به قدری بود که سه دور و یا پنج دور به سرش پیچیده میشد .
76- و در کتاب خصال به سند خود از علی(ع) نقل می‌کند که در ضمن حدیث: «چهار صد کلمه» فرموده: لباس پنبه‌ای بپوشید که لباس رسول خدا(ص) (

است، چه آن جناب لباس پشمی و موئی نمی‌پوشیدند مگر به جهت ضرورت (91) .
مؤلف: این روایت از صدوق نیز بدون ذکر سند نقل شده و همچنین صفوانی آنرا در کتاب التعریف نقل کرده و با همین روایت معنا روایتی که قبلاً گذشت که آن جناب لباس پشم می‌پوشید روشن می‌شود و منافاتی هم بین آن دو نیست .

77- و در فقیه به سند خود از اسماعیل بن مسلم از امام صادق(ع) از پدرش (ص) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) عصای کوچکی داشت که در پائین آن آهن بکار برده شده بود، و آن جناب به آن عصا تکیه می‌کرد و در نماز عید فطر و عید اضحی آن را به دست می‌گرفت (92) .
مؤلف: این روایت را صاحب جعفریات نیز نقل کرده .

78- و در کافی به سند خود از هشام بن سالم از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: انگشتر رسول خدا(ص) از نقره بود (93) .

79- و در آن کتاب به سند خود از ابی خدیجه نقل کرده که گفت: امام صادق(ع) فرمود: نگین انگشتر باید که مدور باشد همانطور که نگین رسول خدا(ص) چنین بود (94) .

80- و در خصال به سند خود از عبد الرحیم بن ابی البلاد و از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) دو انگشتر داشت به یکی از آنها نوشته بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله» (و به دیگری نوشته بود): «صدق الله» (95) .

81- و نیز در آن کتاب به سند خود از حسین بن خالد از ابی الحسن ثانی(ع) نقل می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود: رسول خدا(ص) و امیر المؤمنین و حسن و حسین و همه ائمه معصومین(ع) همیشه انگشتر را بدست راست خود می‌کردند (96) .

82- و در مکارم از امام صادق از علی(ع) نقل کرده که فرمود: انبیاء(ع) پیراهن را قبل از شلوار می‌پوشیدند . (97)

مؤلف: این روایت را صاحب جعفریات نیز نقل کرده و در باره معانی و آدابی که به آن اشاره شد اخبار زیاد دیگری هست که برای اختصار از نقل آن خودداری شد .

- 83- و از جمله آداب آن حضرت در باره مسکن و متعلقات آن یکی همان مطلبی است که ابن فهد در کتاب التحصین خود گفته که: رسول خدا(ص) از دنیا رفت در حالتی که خشتی روی خشت نگذاشت (98).
- 84- و در کتاب لب اللباب می‌گوید: امام(ع) فرمود: مسجد مجالس انبیاء است (99).
- 85- و در کافی به سند خود از سکونی از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) وقتی در تابستان بیرون می‌رفت روز پنج شنبه حرکت می‌کرد و اگر در زمستان می‌خواست از سرما برگردد روز جمعه برمی‌گشت (100).
- مؤلف: این روایت را صاحب خصال نیز بدون سند نقل کرده (101).
- 86- و از کتاب العدد القویة تألیف شیخ علی بن الحسن بن المطهر برادر مرحوم علامه حلی (رحمة الله علیه) از حضرت خدیجه(ع) نقل شده که فرمود: رسول خدا(ص) وقتی به خانه وارد می‌شد ظرف آب می‌خواست و برای نماز تطهیر می‌کرد، آنگاه برمی‌خاست دو رکعت نماز کوتاه و مختصر اقامه می‌کرد، سپس بر فراش خود قرار می‌گرفت (102).
- 87- و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب نقل کرده که گفت از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا(ص) هیچ وقت بر دشمن شبیخون نمی‌زد (103).
- 88- و در کتاب مکارم می‌گوید: فراش رسول خدا(ص) عبائی بود، و منکایش از پوست و بار آن لیف خرما، شبی همین فراش را تا نمودند و زیر بدنش گسترده و آن جناب راحت‌تر خوابید. صبح وقتی از خواب برخاست فرمود: این فراش امشب مرا از نماز بازداشت، از آن پس دستور داد فراش مزبور را يك تا برایش بگسترانند، و فراش دیگری از چرم داشت که بار آن لیف، و هم چنین عبائی داشت که به هر جا نقل مکان می‌داد آن را برایش دو طاقه فرش می‌کردند (104).
- 89- و نیز در کتاب مکارم از حضرت ابی جعفر(ع) نقل کرده که فرمود: هیچ وقت رسول خدا(ص) از خواب بیدار نشد مگر آنکه بلافاصله برای خدا به سجده می‌افتاد (105).
- 90- و از جمله آداب آن جناب در امر زنان و فرزندان است که در رساله محکم و متشابه سید مرتضی(علیه الرحمه) است، چه نامبرده به سندی که به تفسیر نعمانی دارد از علی(ع) نقل کرده که فرمود: جماعتی از اصحاب، زنان و غذا خوردن در روز و خواب در شب را بر خود حرام کرده بودند، ام سلمه داستانشان را برای رسول خدا(ص) نقل کرد، حضرت برخاسته و نزد آنان آمد و فرمود: آیا به زنان بی رغبتید؟ من سراغشان می‌روم و در روز هم غذا می‌خورم و در شب هم می‌خوابم و اگر کسی از این سنت من دوری کند از من نخواهد بود (106) ...
- مؤلف: این معنا در کتب شیعه و سنی بطرق زیادی نقل شده است.
- 91- و در کافی به سند خود از اسحاق بن عمار از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: از اخلاق انبیاء دوست داشتن زنان است (107).
- 92- و نیز در آن کتاب به سند خود از «بکار بن کردم» و عده بسیاری دیگر از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: روشنی چشم من در نماز و لذت در زنان قرار داده شده (108).
- مؤلف: و قریب به این مضمون روایتی است که بطریق دیگری نقل شده.
- 93- و در کتاب فقیه می‌گوید: رسول خدا(ص) هر وقت می‌خواست با زنی تزویج کند کسی را می‌فرستاد تا آن زن را ببیند (109) ...
- 94- و در تفسیر عیاشی از حسین بن بنت الیاس نقل می‌کند که گفت: از حضرت رضا(ع) شنیدم که می‌فرمود: خداوند شب را و زنان را برای آرامش و آسایش قرار داده، و تزویج در شب و اطعام طعام، از سنت پیغمبر است (110).
- 95- و در خصال به سند خود از علی(ع) نقل می‌کند که در ضمن حدیث (چهار صد کلمه) فرمود: بچه‌های خود را در روز هفتم ولادت عقیقه کنید و به سنگینی موی سرشان نقره به مسلمانی صدقه دهید رسول خدا(ص) هم در باره حسن و حسین(ع) و سایر فرزندان چینی کرد (111).
- آداب آن حضرت در خوردنیها و آشامیدنیها
- 96- و از جمله آداب آن حضرت در خوردنیها و آشامیدنیها و متعلقات سفره یکی آنست که در کتاب کافی آن را به سند خود از هشام بن سالم و غیر او از ابی عبد الله(ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا(ص) هیچ چیزی را دوست‌تر از این نمی‌داشت که دائما گرسنه و از خدا خائف باشد (112).
- 97- و در کتاب احتجاج به سند خود از موسی بن جعفر از آبای گرامش از امام حسین(ع) حدیث طویلی نقل کرده که همه، جوابهایی است که علی(ع) در پاسخ سوالات مردی یهودی از اهل شام می‌داده، در ضمن می‌رسد به اینجا که یهودی از امیر المؤمنین(ع) پرسید: مردم می‌گویند عیسی مردی زاهد بوده آیا همینطور است؟
- حضرت فرمود: آری چنین است و لیکن محمد(ص) از همه انبیاء زاهدتر بود، زیرا علاوه بر کنیزهایی که داشت دارای سیزده همسر بود با اینهمه هیچ وقت سفره‌ای از طعام برایش چیده نشد و هرگز نان گندم نخورد و

از نان جو هم هیچ وقت شکمش سیر نشد و سه شبانه روز گرسنه می ماند (113).

98- و در امالی صدوق از عیص بن قاسم روایت شده که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم حدیثی از پدربرت روایت شده که فرمود: رسول خدا (ص) از نان گندم سیر نشد، آیا این روایت صحیح است. فرمود: نه، زیرا رسول خدا (ص) اصلاً نان گندم نخورد، و از نان جو هم يك شكم سیر نخورد (114).

99- و در کتاب دعوات قطب روایت شده که رسول خدا (ص) در حال تکیه غذا نخورد مگر يك مرتبه که آنهم نشست و از در معذرت گفت: بار الها من بنده و رسول توام (115).

مؤلف: این معنا را کلینی و شیخ به طریق زیادی نقل کرده اند و هم چنین صدوق و برقی و حسین بن سعید در کتاب زهد.

- 1) معانی الاخبار ط انتشارات اسلامی ص ۷۹ ج ۱.
- 2) مکارم الاخلاق ط اعلمی ص ۱۱.
- 3) بحار الانوار ط اسلامی ج ۱۶ ص ۱۶۱.
- 4) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۳۰۵.
- 5) بحار ج ۱۶ ص ۲۸۷ ج ۱۴۲ از امالی شیخ صدوق.
- 6) مکارم الاخلاق ص ۱۷.
- 7) کافی ط دار التعارف ج ۲ ص ۱۲۲ ج ۵.
- 8) نهج البلاغه ابن ابی الحدید ط دار احیاء کتب العربی ج ۹ ص ۲۳۲.
- 9) احتجاج طبرسی ط دار النعمان ج ۱ ص ۳۳۱.
- 10) و مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۹۵ و در المنثور ج ۶ ص ۷۰ ط بیروت.
- 11) بحار الانوار ج ۷۰ ص ۲۵۵ ج ۱۲.
- 12) سوره آل عمران آیه ۱۴۴.
- 13) منزله است خدا از آنچه که آنها توصیفش می کنند مگر بندگان مخلص او. سوره صافات آیه ۱۶۰.
- 14) ارشاد القلوب ج ۱ ص ۱۰۵.
- 15) در المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۵ ص ۲۰۵.
- 16) کافی ج ۲ ص ۴۳۲.
- 17) مکارم الاخلاق ص ۱۸.
- 18) کافی ج ۷ ص ۴۶۳ ج ۲۰.
- 19) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۴۰.
- 20) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۲۰.
- 21) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۱۵.
- 22) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۲۰.
- 23) پس باید که توکل کنندگان تنها بر خدا توکل کنند. سوره ابراهیم آیه ۱۲.
- 24) و امر خود را و اگذار به خدا می کنم. سوره مؤمن آیه ۴۴.
- 25) و کسی که بر خدا توکل کند پس همان خدا ضامن و کفایت کننده اوست. سوره طلاق آیه ۳.
- 26) آگاه باشید که برای اوست آفرینش و همه امور عالم. سوره اعراف آیه ۵۴.
- 27) و بدرستی نهایت و سرانجام هر چیزی به سوی پروردگار تو است. سوره نجم آیه ۴۲.
- 28) سوره شوری آیه ۵۳.
- 29) ارشاد دیلمی ط بیروت ج ۱ ص ۱۱۵.
- 30) مکارم الاخلاق ص ۳۴.
- 31) علل الشرایع ص ۱۳۰ ب ۱۱۰۸ ج ۱.
- 32) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۱۱ ج ۳۲.
- 33) کافی ج ۲ ص ۱۴۸ ج ۱.
- 34) من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۰۰ ج ۱۹.
- 35) مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۵۵۸ ج ۲.
- 36) کافی ج ۲ ص ۶۶۱ ج ۱.
- 37) افلح کسی است که میان دندانهای بالای او فاصله زیاد باشد.
- 38) مکارم الاخلاق ص ۲۳.
- 39) کافی ج ۲ ص ۶۷۱ ج ۱.

- 40) مکارم الاخلاق ص ۲۱.
- 41) مکارم الاخلاق ص ۲۱.
- 42) مکارم الاخلاق ص ۲۱ و مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۷۶ ح ۳.
- 43) کافی ج ۲ ص ۶۶۳ ح ۱.
- 44) کافی ج ۲ ص ۶۶۱ ح ۴.
- 45) مکارم الاخلاق ص ۲۵.
- 46) مکارم الاخلاق ص ۲۲.
- 47) مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۸۷ ح ۱۱.
- 48) مکارم الاخلاق ص ۱۹.
- 49) مکارم الاخلاق ص ۱۶.
- 50) احیاء العلوم ج ۷، ص ۱۱۲.
- 51) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۴۵ ولی در اینجا (از انس) نیست .
- 52) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۱۵.
- 53) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۱۴.
- 54) کافی ج ۴ ص ۵۵ ح ۷.
- 55) کافی ج ۵ ص ۱۴۳ ح ۷.
- 56) کافی ج ۵ ص ۳۱۴ ح ۴۱.
- 57) کتاب اقبال ص ۲۸۱، سطر ۱۰.
- 58) کافی ج ۲ ص ۶۶۲ ح ۶.
- 59) مشکوة الانوار ص ۲۰۴ فصل ۶ ب ۴ ط دار الکتب الاسلامیه و بحار الانوار ج ۱۶ ط جدید ص ۲۴۰.
- 60) مکارم الاخلاق ص ۳۲.
- 61) جعفریات ص ۱۵۶.
- 62) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۷۶ ح ۳۳۴.
- 63) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۷۴ ح ۹۴.
- 64) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۶۹ ح ۵۳.
- 65) مکارم الاخلاق ص ۳۵.
- 66) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۶۸ ح ۲۶۴.
- 67) مکارم الاخلاق ص ۳۴.
- 68) کافی ج ۳ ص ۲۳ ح ۲.
- 69) و در وسائل الشیعة ج ۱ ص ۳۵۱ ح ۳۳ از محاسن برقی نقل می‌کند .
- 70) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۷۷ ح ۱۲۰.
- 71) کافی ج ۶ ص ۵۱۵ ح ۳.
- 72) مکارم الاخلاق ص ۳۴.
- 73) مکارم الاخلاق ص ۳۴.
- 74) این مضمون در بحار ج ۱۶ ص ۲۶ ح ۱۵۰ و در فروع کافی ج ۶ ص ۵۱۵ احادیث متعددی است .
- 75) کافی ج ۶ ص ۵۱۲ ح ۱۸.
- 76) کافی ج ۶ ص ۵۱۰ ح ۵.
- 77) کافی ج ۶ ص ۵۱۱ ح ۱۰.
- 78) من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۱۳ مرسلا و پاورقی ج ۴ ص ۱۷۰ با این سند
- 79) مکارم الاخلاق ص ۳۳.
- 80) من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۷۳ ح ۳.
- 81) مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۵۸ و به نقل پاورقی سنن النبی علامه در فصل اول مصباح الزائر و المکارم ج ۱ ص ۳۶ و در کافی ج ۶ ص ۱۵ به این مضمون .
- 82) مکارم الاخلاق ص ۲۲.
- 83) من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۱.
- 84) به نقل پاورقی سنن النبی در المحاسن ص ۱۷۳ و در عوارف المعارف ص ۱۳۵.
- 85) من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۸۰ ح ۲.
- 86) جعفریات ص ۷۵.
- 87) ستره (بضم سین) چیزی را گویند که وقت خواندن نماز پیش روی می‌گذارند، مانند عصا و غیر آن .
- 88) احیاء العلوم ج ۷ ص ۱۳۰.

- 89) جعفریات ص ۱۸۴
90) مستدرک ج ۱ ص ۲۰۳ ح ۵
91) خصال صدوق ص ۶۱۲
92) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۲
93) کافی ج ۶ ص ۴۶۸ ح ۱
94) کافی ج ۶ ص ۴۶۸ ح ۴
95) خصال صدوق ص ۶۱
96) مستدرک ج ۱ ص ۲۲۹
97) مکارم الاخلاق ص ۱۰۱
98) مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۲۴۵ ح ۱
99) مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۲۲۷ ح ۱۸
100) کافی ج ۶ ص ۵۳۲ ح ۱۴
101) خصال صدوق ص ۳۹۱
102) و نیز در بحار الانوار ج ۱۶ ص ۸۰
103) کافی ج ۵ ص ۲۸ ح ۳
104) مکارم الاخلاق ص ۳۸ و ۳۹
105) مکارم الاخلاق ص ۳۸ و ۳۹
106) مستدرک ج ۲ ص ۵۳۰
107) کافی ج ۵ ص ۳۲۰ ح ۱ و ص ۳۲۱ ح ۷
108) کافی ج ۵ ص ۳۲۰ ح ۱ ص ۳۲۱ ح ۷
109) من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۲۴۵ ح ۲
110) تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۷۱
111) خصال صدوق ج ۲ ص ۶۱۹
112) کافی ج ۸ ص ۱۲۹ ح ۹۹
113) احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۳۳۵
114) بحار ج ۱۶ ص ۲۴۳ از مکارم الاخلاق ص ۲۸
115) و مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۸۳ ح ۵